

www.ketab.ir

عزیزجون

طاهره حمزه پور اسدی

سرشناسه : حمزه پوراسدی، طاهره، ۱۳۶۶-
عنوان و نام پدیدآور : عزیزجون / نویسنده طاهره حمزه پوراسدی؛ ویراستار آرزو حیدری؛ مدیر پژوهش و تدوین مهری رکاب طلائی؛ تهیه و تولید
موسسه فرهنگی خادم الشهداء رحیل استان مرکزی، اراک.
مشخصات نشر : اراک: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی)، مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، انتشارات ستارگان سرزمین آفتاب،
۱۳۹۸.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۰۷-۷۵-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیا
پادداشت : کتاب حاضر با حمایت کنگره ملی نقش امام خمینی رحمه الله علیه در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی، مرکز حفظ آثار و نشر
ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی، اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس استان مرکزی منتشر شده است.

موضوع : شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
Personal narratives -- Iran -- Iraq War ۱۹۸۸-۱۹۸۰

شناسه افزوده : حمزه پوراسدی، طاهره، ۱۳۶۶-
شناسه افزوده : رکاب طلائی، مهری، ۱۳۴۲-
شناسه افزوده : مجموعه فرهنگی خادم الشهداء رحیل استان مرکزی
شناسه افزوده : کنگره ملی نقش امام خمینی (ره) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی (نخستین، ۱۳۹۷؛ اراک)
شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی)، سپاه روح الله (ره)، مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس
رده بندی کنگره : ۸۲۰۲۱۳۹۷ / الف ۱۶۰۷ / DSR
رده بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۸۴۳
شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۲۲۲۳۵



عزیزجون

نویسنده: طاهره حمزه پوراسدی

ویراستار: آرزو حیدری

مدیر پژوهش و تدوین: مهری رکاب طلائی

گرافیکست و صفحه آرا: عباس موزونی

طراح جلد: عباس موزونی

نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۹

تعداد صفحات: ۱۳۶

قطع: رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۰۷-۷۵-۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

چاپخانه: گلها

ناشر: ستارگان سرزمین آفتاب

باحمایت: مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

کلیه ی حقوق این اثر متعلق است به: مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

موسسه فرهنگی خادم الشهداء رحیل استان مرکزی، اراک

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۱۱	فصل نخست
۱۶	فصل دوم
۲۱	فصل سوم
۲۹	فصل چهارم
۳۴	فصل پنجم
۴۳	فصل ششم
۵۷	فصل هفتم
۶۷	فصل هشتم
۸۳	فصل نهم
۹۳	فصل دهم
۱۰۳	فصل یازدهم
۱۱۵	شهید حاج مصطفی و مرتضی مرادی در قاب تصاویر

پیش گفتار

خیمه برافراشته امام حسین علیه السلام در اربعین حسینی سال ۱۳۹۷ یادآور همیشگی مسافرانی بود که از میقات الرضای شهرک صنعتی خیر آباد اراک گذر می کردند تا چون زائری در کربلا شریسته و پا خسته راهی جاده نجف تا کربلا شوند. جاده اراک - قم برای لحظه ای از حرکت می ایستاد تا زائران پاکستانی، هندی و مشهدالرضا را از خود عبور دهد. تلویزیون بزرگ وسط محوطه میقات برای زائران پابرنه و پرچم به دست آهنگی حماسی پخش می کرد و باران لحظه به لحظه شدیدتر می شد و راه همچنان بسته بود تا زائران پیچ ورود به میقات را پشت سر بگذارند. عَلم راهنما را در دست هایم به حرکت درآورده و مسیر چای، دم نوش و فتریندزی پایگاه فرهنگی میقات را نشانه گرفته بودم. زائران، هنوز خستگی و کوفتگی راه نزدوده، به نیابت شهیدی راهی نماز و شام می شدند. درحالی که صورتم از قطرات باران خیس شده بود، به سوی گوشه ای از زائرسرا راه افتادم که عکس میقات و شهدا با حرکت نور، فضای دل انگیزی ایجاد

کرده بود. از هیجان زائران، عکس و فیلم گرفتم و چند قدم جلوتر به سید حامد حیات غیبی رسیدم که زیر باران نشسته بود. اورکتی شبیه شهید حاج مصطفی تنش و کلاهش را روی سر کشیده بود تا شناسایی نشود و بتواند سیر دل با شهدا خلوت کند؛ اما من او را می‌شناختم. با اورکت حاج مصطفی، دایی‌اش آشنا بودم. سکینه خانم مرادی برایم گفته بود که پسر من و حاج مصطفی مانند دونیمه سیب هستند. اخلاق و رفتارشان هم به او کشیده است. آن قدر عکس گرفتم تا حسرت روزهای از دست رفتن مصطفی را جبران کنم. سماورها می‌جوشیدند و دل زائران را گرم می‌کردند و دل من نیز می‌جوشید و خاطرات سال ۱۳۹۳ را در ذهنم زنده می‌کرد. یاد همان روزی که گروه خادم الشهداء راهی ابراهیم‌آباد شدیم. پرچم راهنمایم در آسمان می‌چرخید و زائران را هادی بود و بال پرواز خیالم به سوی خانه پدری حاج مصطفی و مرتضی جان گرفته بود. در چوبی بزرگ را به صدا درآوردم. به زینب (سپیده)، خواهرزاده‌ام گفتم، عکس و فیلم بگیر! این جا ابراهیم‌آباد، منزل شهیدان مرادی است. درخت بزرگ وسط حیاط توجهم را جلب کرده بود. یا الله گویان وارد و با استقبال آقا محمود، برادر شهیدان مرادی و خانواده‌اش روبرو شدیم. از قبل منتظر ما بودند. همان خانه‌ای که دوشهید روزی در آن ساکن بودند. همه چیز همان طور دست نخورده باقی مانده بود. عکس حاج مصطفی و مرتضی و وسایلشان در تاقچه بود. گروه مشغول پر کردن برگه‌های اطلاعات شدند و همسر آقا محمود پذیرایی می‌کرد و من

بی قرار جواب پرسش هایی بودم که در ذهن داشتم. آقا محمود می گفت و ما می شنیدیم. یک نفس از حاج مصطفی می گفت. بدون ذره ای پس و پیش. ساده و روان به زلالی آب و به صداقت و پاکی خونی که نثار حق شده بود. به پهنای صورت اشک می ریختیم و متوجه گذر زمان نبودیم. پدر و مادر نبودند که تسکین دل سوخته مان شوند. جای سرد شده بود. نمی توانستیم کار دیگری جز گوش دادن انجام دهیم. زمان برای درک این همه مطلب و خاطره کوتاه شده بود. دل ما کوچک تر از آن بود که آن همه بزرگی را در خود جای دهد. حافظه دوربین زینب (سپیده) پر شده و او نیز خودش را در چادرش پیچیده بود و ریزش اشک می ریخت. وقتی که در کوچه های خاکی ابراهیم آباد قدم گذاشتیم، آن جا هم نتوانست گرد غریبی و غربتی را که درک کرده بودیم، از جان مان بزداید. به امامزاده حسین از نوادگان امام سجاد (ع) و مزار شهدا رسیدیم و زیارت کردیم. محوطه داخل امامزاده برای خودش حفظ آثاری بود از شهدای منطقه. افسوس که مجبور بودیم به دل و ذهن مان بسپاریم تا سفر بعدی که باید راه شهدا را از امامزاده رهگیری می کردیم. راننده اداره آموزش و پرورش ناحیه دو، کنار دیوار کاه گلی منتظر بود تا ما را به شهر برگرداند و ما غمگین و خسته از جاده عبور کردیم، همین جاده ای که به حرمت شهدا خیمه میقات شد. باران کم کم آرام گرفت و زائران سوار ماشین ها شدند و من با علم راهنمایم بدرقه کننده راهیان کربلا بودم. روزهای باقی مانده از فعالیت فرهنگی در میقات را با گفت و گوبا آقای

ابوالقاسم برادر شهیدان مرادی و خواهرشان برای تدوین کتاب شهدا به پایان رساندم. پس از آن خادم الشهداء متن مصاحبه را پیاده‌سازی و به نویسنده‌ای سپرد؛ ولی متن نوشته‌شده موردپذیرش خانواده قرار نگرفت. بعد از مدتی با یکی از دوستان تماس گرفتم و حساسیت خانواده را مطرح کردم و بخشی از مصاحبه، متن پیاده‌سازی شده و مطالب دیگر را برای او فرستادم. او توانست زندگی‌نامه شهیدان مرادی را از زبان مادر، با همکاری خوب و صمیمانه خانواده به نام «عزیزجون» بنویسد و رضایت آن‌ها را جلب نماید. اینک به یاری خداوند متعال. این کتاب به روح بلند رزمنده‌ی بردبار و آموزگار پرتلاش حاج ابوالقاسم مرادی تقدیم می‌شود. او که پایه‌های تهیه زندگی‌نامه پیش آمد و هر جا مشکلی بود، با سعه صدر حل کرد و در روزهای پایانی نگارش کتاب، شمع وجودش خاموش شد، دعوت حق را لبیک گفت و در جوار برادران شهیدش آرامید. تقدیم به او، پدر و مادرش که از برکت وجود آنان، فرزندان غیورشان پا به معراج شهادت نهادند. امید که قبول افتد.

مهری رکاب طلانی

-
۱. ابوالقاسم مرادی؛ زاده ۱۳۳۷/۰۴/۰۱ در روستای ابراهیم آباد شهرستان اراک، برادر شهیدان مرادی و بازنشسته آموزش و پرورش بود که در تاریخ هفدهم بهمن ماه ۱۳۹۹ به رحمت ایزدی پیوست.